

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی
سال سیزدهم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۴۰۰، پیاپی ۵۰، صص ۵۳-۷۴
[DOI: 10.22099/JBA.2021.39110.3926](https://doi.org/10.22099/JBA.2021.39110.3926)

معرفی مثنوی قضاوقدر میرزااحمد سند کاشانی (قرن ۱۲)

اعظم بابایی*

چکیده

یکی از منظومه‌های قضاوقدر دوره‌ی صفویه، آتش‌خانه‌ی غیب است. این منظومه در فهرست‌های نسخ خطی به نام بخارایی سرهندی ثبت شده است؛ حال آنکه در این پژوهش ثابت شده که سراینده‌ی واقعی این مثنوی میرزااحمد سند یکی از شاعران قرن دوازدهم است، نه بخارایی سرهندی. بعد از اثبات این مدعا و شرح حال احمد سند، منظومه‌ی قضاوقدر او معرفی و ویژگی‌های این منظومه بررسی شده است. بر اساس نتایج این پژوهش، منظومه‌ی قضاوقدر میرزااحمد سند یکی از متن‌های متفاوت در این حوزه است. این مثنوی از نظر رعایت چارچوب کلی و شاخصه‌های صوری و ویژگی‌های زبانی در قالب منظومه‌های قضاوقدر قرار می‌گیرد؛ اما دارای ویژگی‌های متفاوتی است. در این مثنوی مضمون جبرمحور مثنوی‌های قضاوقدر تا حدی به چالش کشیده شده است. مهم‌ترین شاخصه‌های ادبی این مثنوی اطناب، کنایه و تضاد است. ویژگی‌های روایی این متن مثل طرح، شخصیت، حادثه و حقیقت‌مانندی نسبت به سایر مثنوی‌ها پرداختی متفاوت دارد.

واژه‌های کلیدی: منظومه‌های قضاوقدر، منظومه‌ی آتش‌خانه‌ی غیب، میرزااحمد سند، بخارایی سرهندی.

* دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم azam.babayi@yahoo.com

۱. مقدمه

با رسمی‌شدن تشیع و تشویق علمای دینی از جانب حکومت در دوره‌ی صفویه، علمای شیعی که تا به حال چندان از حمایت رسمی حکومت برخوردار نبودند، به شرح و جمع‌آوری و تبلیغ فقه و حدیث و علم کلام روی آوردند و کتاب‌های زیادی در شرح اصول و احادیث تألیف کردند. از جمله یکی از موضوعاتی که شدیداً در این دوره مورد توجه قرار گرفته بود، مسئله‌ی قضاوقدر و تحلیل آن از نگاه کلام امامیه بود، بدین لحاظ رساله‌های متعدد و مستقلی با عنوان قضاوقدر نگاشته شد که بیشتر این رساله‌ها به صورت نسخه‌ی خطی در دست است؛ مثل *قضاوقدر حسین قزوینی* (قرن ۱۲)، *قضاوقدر محمدعلی بن اسماعیل بهبهانی* (قرن ۱۳) و... در این میان تنها رساله‌ی *قضاوقدر محمد دهمدار* با تصحیح و تعلیقات حسن‌زاده‌ی آملی چاپ شده است. تعداد این رساله‌ها هم با توجه به فهرست نسخ فارسی کم نیست.

این موضوع کلامی نه تنها از جانب علمای شیعی که از طرف شاعران نیز مورد استقبال قرار گرفت و در یک دوره‌ی زمانی طولانی، یعنی از ابتدای صفویه تا قاجار شاعران متعدد به سرودن این مثنوی‌ها روی آوردند، به نحوی که جریانی از قضاوقدر سرایی در این دوره شکل گرفت. این مثنوی‌ها که توسط سرایندگانشان با عنوان قضاوقدر نامیده شده‌اند، اکثراً به صورت نسخه‌ی خطی در دل جنگ‌ها و مجموعه‌های خطی پراکنده‌اند. چه بسا یکی از عوامل توجه شاعران این دوره به موضوع قضاوقدر در قالب ساخت یک منظومه‌ی مستقل همین موضوع باشد؛ یعنی شاعران این دوره به دلیل جو دینی حاکم و تشویق نهادهای حکومتی، بنا به اقتضای علمای دینی به ساخت منظومه‌های قضاوقدر پرداختند؛ اما نکته‌ی بسیار مهم تفاوت در نوع نگاه این دو گروه است؛ یعنی رساله‌های منثور علمی مشخصاً با نگاهی کلامی به موضوع نگریسته‌اند؛ ولی لزوماً این نوع نگاه در منظومه‌های قضاوقدر ساری و جاری نیست؛ بلکه پرداخت آن‌ها از قضاوقدر بسیار ساده و مبتنی بر نگاه جبری است؛ بنابراین این دو دسته از متون که با عنوان قضاوقدر ساخته

شده‌اند، از نظر محتوای اندیشگانی با هم متفاوتند. منظومه‌های قضاوقدر از نظر فکری مبتنی بر تفکر عامه‌ی شیعیان از قضاوقدر هستند، نه نگاه خواص آن‌ها.

بر اساس یک طرح تحقیقی، تاکنون حدود ۴۵ مورد مثنوی قضاوقدر شناسایی شده که فقط ۴ مورد از آن‌ها چاپ شده است. تعدادی از این منظومه‌ها در رساله‌ی دکترای این‌جانب معرفی و تحلیل شده‌اند و امید آن است که در قالب کتابی مستقل همه‌ی منظومه‌های قضاوقدر بررسی و معرفی شوند. یکی از این منظومه‌ها، *منظومه‌ی قضاوقدر یا آتش‌خانه‌ی غیب* از میرزااحمد سند است که در فهرست‌های نسخ خطی به اشتباه با نام بخارایی سرهندی ثبت شده است. در این پژوهش بر اساس دلایل روشنی اثبات خواهد شد که این منظومه در اصل متعلق به میرزااحمد سند، یکی از شاعران خوش‌قریحه‌ی قرن دوازدهم است و سپس این شاعر و منظومه‌ی او معرفی خواهد شد.

۱.۱. پیشینه و ضرورت تحقیق

ذوالفقاری (۱۳۷۴) در قالب یک مقاله باعنوان «چاه وصال لیلی و مجنون» مثنوی چاه وصال لیلی و مجنون میرزااحمد سند را معرفی و بررسی کرده است. همچنین در کتابی با عنوان *چاه وصال* (۱۳۷۵)، ۵ مورد از مثنوی‌های این شاعر را گردآوری کرده و همراه مقدمه‌ای درباره‌ی شاعر و مشخصاً مثنوی *چاه وصال* ایشان چاپ و منتشر کرده است. جز این دو اثر، کتاب یا مقاله‌ای درباره‌ی این شاعر منتشر نشده است.

احمد سند از شاعران خوش ذوق اما کمتر شناخته‌شده‌ی دوره‌ی صفویه است که در قضاوقدرسرایی نیز طبع آزموده و مثنوی قضاوقدر او با عنوان *آتش‌خانه‌ی غیب* یکی از مثنوی‌های متفاوت در این حوزه از نظر محتوای اندیشگانی، پرداخت روایی و جنبه‌های بلاغی است. از طرفی در فهرست نسخ خطی، مثنوی قضاوقدر او به اشتباه به احمد بخارایی سرهندی نسبت داده شده است. براین اساس پرداختن به چنین پژوهشی ضروری می‌نمود تا چهره‌ی این شاعر و اثرش بیشتر شناسانده شود.

۲. تحقیق

یکی از منظومه‌هایی که در انتساب به شاعر آن در فهرست‌های نسخ خطی سهوی رخ داده، منظومه‌ی *آتش‌خانه‌ی غیب* است که در فهرست دنا و فنخا به نام احمد بخارایی سرهندی ضبط شده است. از این منظومه دو نسخه وجود دارد که یکی از آن‌ها در مرکز دایره‌المعارف اسلامی و دیگری در مرکز احیای تراث اسلامی نگهداری می‌شود. در *فهرستواره‌ی کتاب‌های فارسی* این نسخه ذیل «مؤلف ناشناس» درج شده و تنها به نسخه‌ی دایره‌المعارف اشاره شده است.

آنچه باعث شد نگارنده در انتساب این اثر تردید کند، ضبط این منظومه در فهرست نسخ خطی مرکز احیای تراث، به نام میرزااحمد سند (رک. حسینی اشکوری، ۱۳۸۱، ج ۴: ۱۰۷) بود. ضمن آنکه عنوان این منظومه در مجموعه‌ی خطی که در همان مرکز (به شماره‌ی ۱۲۸۷) نگهداری می‌شود، به این شکل ضبط شده است: *آتش‌خانه‌ی غیب سند* که مشتمل است بر حکایت جوان طوسی. در این مجموعه علاوه بر *آتش‌خانه‌ی غیب*، چند مثنوی دیگر به نام میرزااحمد سند وجود دارد، از جمله منظومه‌های *نخل و سیب*، *نگارستان چین و مکافات‌نامه سند و حکایتی فی‌الهمزل از سند*.

با یک جست‌وجوی ساده در منابع کتابخانه‌ای مشخص شد که حسن ذوالفقاری (۱۳۷۵) در کتابی به نام *چاه وصال*، چند مورد از منظومه‌های میرزااحمد سند را گردآوری کرده است: با نام‌های *چاه وصال*، *نگارستان چین*، *سیب و نخل*، *پند درویش به مجنون*، *گواهی دو کبک*. بر اساس این فهرست، مثنوی *آتش‌خانه‌ی غیب* در این کتاب نیامده است؛ اما ابیات منظومه‌های *نخل سیب* (یا *سیب و نخل*)^۱ و *نگارستان چین* در هر دو مجموعه‌ی چاپی و خطی مشترک هستند. این موضوع قرینه‌ای است بر اینکه احتمالاً *آتش‌خانه‌ی غیب* (فضاوقدر) نیز که نام سراینده (سند) در عنوان منظومه درج شده، متعلق به همین شاعر، یعنی میرزااحمد سند است.

علاوه‌براین مطالعه‌ی مثنوی‌های چاپ‌شده در این کتاب، محقق را به شواهد و قراین بیشتری مبنی بر انتساب *آتش‌خانه‌ی غیب* به میرزااحمد سند هدایت می‌کند، از جمله

اینکه ابیات پایانی همه مثنوی‌های چاپ‌شده در این کتاب دربردارنده‌ی تخلص شاعر، سند، است؛ برای مثال در نگارستان چین:

ز مهر خود دل و جان را خبر کن به مهر خود «سند» را معتبر کن

(میرزااحمد سند، نسخه‌ی خطی: ۱۰۱)

و نیز در نخلِ سیب:

ز لوحم محو کن اعمال بد را بگو از سر نویسد این «سند» را

(همان: ۹۵)

در آتش‌خانه‌ی غیب:

«سند» از کام دل ناکام بگذر که کام دل به ناکامی است مضمّر

(همان: ۱۱۱)

چنان‌که می‌بینیم تخلص شاعر در هر سه منظومه یکی است؛ البته در ابیات پایانی سایر مثنوی‌های این شاعر هم که در قالب نسخه‌ی خطی در دست است، تخلص «سند» درج شده است. در آتش‌خانه‌ی غیب، نام سراینده (سند) هم در عنوان اثر و هم در بیت پایانی به‌عنوان تخلص شاعر درج شده است. این موضوع می‌تواند یکی از دلایل انتساب این مثنوی به میرزااحمد سند باشد.

نکته‌ی دیگر اینکه در میان مثنوی‌های قضا و قدر، تنها این مثنوی است که دارای اسم است: آتش‌خانه‌ی غیب و شاعر در بیت آخر می‌گوید:

از این گوهر چو پر شد نافه غیب مسمی شد به «آتش‌خانه غیب»

(همان: ۱۱۱)

از طرفی در مثنوی‌هایی که از میرزااحمد سراغ داریم، عموماً شاعر در ابیات پایانی، نام مثنوی‌اش را می‌آورد؛ برای مثال بیت آخر نگارستان چین:

ز سحر مانسی سحرآفرینش خطاب آمد «نگارستان چینش»

(همان: ۱۰۱)

یا بیت آخرِ نخل سیب:

چو این نوباوه‌ای است از باغِ نامه خطابش «نخلِ سیب» آمد به خامه

(همان: ۹۵)

این نکته نیز از دیدگاه سبک‌شناسی شاعر، شاید قرینه‌ای باشد بر اینکه منظومه‌ی قضاوقدر یا آتش‌خانه‌ی غیب، در اصل متعلق به میرزااحمد سند است، نه بخارایی سرهندی.

سرانجام اینکه این منظومه در میان قضاوقدرها، تنها منظومه‌ای است که برمبنای یک اصل اخلاقی (عفت و پاکی در عشق) سروده شده است. در بخش معرفی مثنوی‌های احمد سند در کتاب ذوالفقاری می‌خوانیم: «شیوه‌ی معمول سند این است که در هر داستان یک موضوع اخلاقی را پیش می‌کشد و ضمن داستانی بسیار کوتاه و گویا و فشرده، نتیجه‌ی اخلاقی لازم را به شیرینی به کام خواننده می‌ریزد.» (احمد سند، ۱۳۷۵: ۲۸) ضمن آنکه مضمون محوری داستان چاه وصال و آتش‌خانه‌ی غیب یک چیز است: لزوم عفت و پاکی عشق از شائبه‌های نفسانی.

درباره‌ی احمد بخارایی سرهندی تذکره‌های متعدد عصر صفوی به دقت بررسی شد و در هیچ‌یک از آن‌ها شرح حال ایشان یافت نشد، فقط در تذکره گلزار ابرار فی سیر الاخیار که در شرح احوال عرفا و مشایخ هند است، از شخصی با نام شیخ احمد بن شیخ عبدالاحد فاروقی سرهندی یاد شده است. مؤلف می‌گوید در سال ۱۰۱۸ با شخصی به نام صوفی محمد صدیق، مرید مولانا باقی نقشبندی ملاقات کرد و درباره‌ی شیخ احمد سخن به میان آمد. در این ملاقات، محمد صدیق رساله‌ای از تصنیفات شیخ احمد درباره‌ی واردات و مکاشفات خاصه‌ی او بوده، به مؤلف سپرد (رک. غوثی شطاری ماندوی، ۱۳۹۱: ۶۰۱). مؤلف، متن این رساله و شرح حالی مفصل از این شخص در کتاب خود آورده است. به نظر نمی‌رسد شرح حال مطرح‌شده در این اثر مربوط به بخارایی سرهندی باشد. مهم‌ترین دلیل تفاوت زمانی این دو شخص است، به دلیل آنکه مؤلف این تذکره می‌گوید: در تاریخ ۱۰۱۸ رساله‌ی شیخ احمد به دست من رسید،

در حالی که تاریخی که از بخارایی سرهندی در فهرست‌های دنا و فنخا ذکر شده، قرن ۱۲ است؛ بنابراین، این شخص نمی‌تواند احمد بخارایی سرهندی باشد.

۳. شرح حال میرزا احمد سَنَد

درباره‌ی احمد سَنَد، متأخرترین منبع استناد، کتاب *چاه وصال* و مقدمه‌ی مصحح است: میرزا احمد سند از شعرای ناشناخته، اما صاحب ذوق عصر صفوی است. اطلاعات ما درباره‌ی سَنَد مستند به قدیمی‌ترین نسخه‌ی خطی (جُنگ خطی شماره‌ی ۲۴۴۴ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران) حاوی آثار وی است که به تاریخ ۱۱۸۹ ه.ق. در قندهار توسط شخصی به نام عبدالکریم نجارباشی جمع‌آوری شده است. به گواهی همین نسخه، نام کامل سراینده‌ی *چاه وصال*، *نگارستان چین و سیب و نخل* به اعتبار آخرین بیت از *چاه وصال* اوست؛ بنابراین شاعر قبل از ۱۱۸۹ زندگی می‌کرده است (احمد سند، ۱۳۷۵، مقدمه: ۹).

درباره‌ی احمد سند، تذکره‌های متعدد دوره‌ی صفویه از جمله *عرفات العاشقین*، *تذکره هفت اقلیم*، *خلاصه الاشعار*، *تذکره شعرای فارسی‌سرا*، *مجمع‌الفصحا*، *مجمع‌النفائس*، *تذکره هفت آسمان*، *تاریخ حزین*، *باغ معانی* و... مطالعه شد؛ اما این جست‌وجو نتایج زیادی دربرداشت. *تذکره نصرآبادی* شرح حالی از شخصی به نام میرسند کاشانی داده است: «میرسند از کاشان است. سید پاک طینت صالحی است که در کمال دین‌داری مدت‌هاست که از کاشان به جایی نرفته از محصول فین کاشان وظیفه دارد و به آن قناعت می‌کند و در چشمه فین که رشک بهشت است ساکن است. شعر بسیاری گفته.» (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۳۲۷)

در *تذکره‌ی صبح گلشن* نیز یک سطر از شرح حال سند و دو بیت شعر از او آورده شده است: «سند از سادات کاشان و در سلامت فکر و استقامت ذهن و یکتای معاصران و کلامش سند سخنوران است.» (عبدالمجیدخان، بی‌تا: ۲۱۱). در هر کدام از تذکره‌های *گلستان مسرت* و *مجمع‌النفائس* فقط یک بیت از میرسند آمده است:

ز یاران کینه هرگز بر دل یاران نمی ماند به روی آب جاری قطره باران نمی ماند
(صائب، ۱۲۶۷ق: ۴۸۳)

هلاک مشرب آئینه می توان گردید که با سیاه سیاه است با سفید سفید
(خان آرزو، ۱۳۸۵ش، ج ۳: ۱۸۸۴)

همچنین در فرهنگ سخنوارن (خیام پور، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۷۰-۴۷۱) و الذریعه (آقابزرگ
تهرانی، ۱۹۸۳، ج ۹، بخش ۲: ۴۷۴) نام این شاعر آمده است؛ بنابراین بیشترین اطلاعات
متعلق به تذکره نصرآبادی است.

البته ذوالفقاری بعید می داند که این میرسند ذکر شده در تذکره نصرآبادی، همان احمد
سند سراینده چاه وصال باشد، به دلیل آنکه «ازلحاظ سبک و سیاق، برتری و استحکام
اشعار «چاه وصال» به روشنی پیداست و امکان یکی بودن این دو ضعیف و غیرمحمتم
است؛ اما به دلیل کثرت نسخه‌های خطی و مجهول بودن هویت و زندگی سراینده،
صاحبان تذکره و جامعان و گردآورندگان نسخ و فهرست‌ها هر یک گمانی برده‌اند»
(ذوالفقاری، ۱۳۷۴: ۶۸)

به منظور به دست آوردن اطلاعاتی بیشتری از شرح حال این شاعر، مثنوی‌های وی
مطالعه شد؛ اما مطلب درخوری استخراج نشد، جز اینکه شاعر در ابیات پایانی هر یک
از آثار خود، به عنوان نتیجه‌گیری از داستان طرح شده، خویشتن را به رعایت زهد و تقوا،
قناعت، پاکدامنی و دوری از هوای نفس سفارش می کند. این موضوع نشان‌دهنده‌ی
پای بندی شاعر به اخلاق دینی است.

درباره‌ی آثار احمدسند یا حتی احتمال وجود دیوانی منتسب به ایشان، فهرست‌های
نسخ خطی به دقت بررسی شد، دیوانی از ایشان ضبط نشده است؛ حتی ذیل نام بخارایی
سرهندی نیز جست‌وجو صورت گرفت، به دلیل آنکه چند مثنوی احمد سند به نام
بخارایی سرهندی در مجموعه‌های نسخ خطی ثبت شده است؛ اما ذیل این نام نیز اثری
یافت نشد. نکته‌ی نهایی اینکه، ذوالفقاری در چاه وصال، آثار احمد سند را ذیل پنج
منظومه معرفی می کند، با اینکه این کتاب در شناساندن این چهره گمنام بسیار ارزشمند

است؛ اما ظاهراً نسخه‌ی احیای تراث به ملاحظه ایشان نرسیده؛ چون در میان نسخ خطی مندرج در مقدمه‌ی کتابش نیز به این نسخه اشاره نشده است. بر اساس این نسخه، سه مثنوی دیگر به آثار احمد سند اضافه می‌شود. گو اینکه هنوز باب پژوهش در این باره باز است و چه بسا مثنوی‌های دیگری نیز در آینده از ایشان شناسانده شود. عجلتاً آثار میرزا احمد سند عبارت است از:

۱. چاه وصال؛
۲. نگارستان چین؛
۳. نخل سیب (یا نخل و سیب)؛
۴. پند درویش به معجون؛
۵. گواهی دو کبک؛
۶. آتش‌خانه غیب (قضا و قدر)؛
۷. مکافات‌نامه سند؛
۸. حکایتی فی‌الهمزل.

در فهرست نسخ خطی کتابخانه‌ی مجلس نیز یک مثنوی از سند دیده شد که با عنوان *قصیده‌ی سید محمد سند متخلص به کاشانی* با شماره‌ی ۱۳۴۶۳/۶۸ ضبط شده است؛ اما با رؤیت نسخه مشخص شد که این اثر در قالب مثنوی است، نه قصیده. به دلیل آنکه تخلص شاعر (سند) در ابیات پایانی ذکر شده و مضمون آن نیز مثل بیشتر مثنوی‌های سند درباره‌ی ترجیح عشق حقیقی بر عشق مجازی است، به احتمال زیاد این مثنوی متعلق به احمد سند است و بر اساس اشتباه کاتبان با عنوان محمد سند ثبت شده است.

در تذکره‌ی نصرآبادی سه بیت از سروده‌های میرسند ذکر شده است:

سیر بسمل هر نفس از عالمی تا عالمی است	از طپیدن می‌توان دانست پرواز ما ^۲
آنان که رفته‌اند تماشای ما کنند	نقش از برون پرده فانوس دیدن است
انسان یکی هزار شود از فتادگی	هردانه‌ای که خاک‌نشین گشت خرمن است

(نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۳۲۷)

۴. معرفی منظومه‌ی آتش‌خانه‌ی غیب

از این مثنوی دو نسخه در فهرست دنا ثبت شده است: ۱. تهران- دایره المعارف. شماره‌ی ۵۱۹/۳. تاریخ کتابت قرن ۱۳. بدون نام کاتب و ۲. مرکز احیای تراث اسلامی قم به شماره‌ی ۱۲۸۷/۷، کاتب: محمدبن سید کریم تاجر شوشتری. تاریخ کتابت: ۱۳۰۱-۱۳۰۸ ق. ۶ برگ.

نسخه‌ی اخیر مورد مطالعه و استناد در این پژوهش قرار گرفته و مشتمل بر ۴۶۰ بیت است. این مثنوی با این بیت آغاز می‌شود:

شنیدم روزی از آتش‌زبانسی چو شمع از راستی روشن‌روانی
ز نور صدق قولش را فروغی چراغش ایمن از باد دروغی
(احمد سند، نسخه خطی: ۱۰۱)

این مثنوی همانند بیشتر منظومه‌های قضاوقدر در بحر «هزج مسدس محذوف» سروده شده است. داستان این منظومه درباره‌ی جوانی زیبا و فقیر است که در گوشه‌ی حجره مدرسه‌ای کنج عزلت گزیده است. یک شب جوان در خلوت خود با خداوند رازونیا می‌کرد و حاجات خود را از او می‌خواست:

دو چیز است از در دنیا امیدم زر سرخی دهم، روی سفیدم
بسی را گنج و زر دادی به خروار به من هم بدره سیمی کن ایثار
به هر کس داده‌ای ماهی دل‌آرا مرا هم کلبه از شمعی بی‌آرا
که دیگر طاقت حرمان ندارم جدا ز آرام جانی، جان ندارم
(همان: ۱۰۲)

با توجه به این ابیات، جوان از خداوند ثروتی پاک و معشوقی دل‌آرام می‌خواهد. یک شب که جوان در حجره‌ی خود تنها نشسته بود، یک‌مرتبه در حجره باز شد و دختری زیبا و جوان وارد شد. جوان اول سخت حیرت کرد و بعد با خودش گفت و گو یا خداوند دعای مرا اجابت کرده و «فرستاده است مرهم بهر ریشم». برخاست و درحالی که دست و پایش را گم کرده بود، به پای دختر افتاد:

به وصل بت خدا را سجده‌ها کرد صنم دیده خدا را شکرها کرد

(همان: ۱۰۳)

سپس به دختر گفت: از بهر خدای برقع از روی بردار و بگو کیستی و در حجره من چه می‌خواهی. دختر جوان که خود را اسیر دام صیاد دید، به‌ناچار برقع از روی برداشت و مرد جوان مبهوت زیبایی او شد. دختر گفت: من تنها فرزند پدرم هستم و خواهان زیادی دارم؛ اما چون پدرم مرا بسیار دوست دارد، اجازه نمی‌دهد که هیچ‌کس غیر از خودش مرا دوست داشته باشد. امروز صبح به عزم آستانه‌بوسی شاه از خانه بیرون آمدم و کنیزان من هم به‌دنبالم روان شدند. وقتی به قصر پادشاه رسیدیم، فضای آنجا مرا سرگرم و مبهوت خود کرد و از طرفی ازدحام جمعیت باعث شد که از همراهان جدا شوم. تا نزدیک غروب در قصر بودم؛ ولی مادر و کسانم را گم کردم و چون هوا داشت تاریک می‌شد به‌ناچار از قصر بیرون شدم تا به خانه برگردم؛ ولی اضطراب گم کردن راه، وجود مرا دربرگرفته بود. در میان این تاریکی و ترس و وحشت به یک‌باره سر از حجره‌ی تو درآوردم:

کنون صید توأم، ای بافتوت تو دانسی و ره و رستم مروت
گرم آزاد سازی بنده باشم ورم خون ریزی‌ام شرمنده باشم
ز ره گم کردنم چون گشتی آگاه تو دانسی و جواب صاحب راه
(همان: ۱۰۵)

مرد بعد از شنیدن حرف‌های دختر جوان، در دو راهی سختی قرار گرفت؛ از یک‌سو زهد عقل‌اندیش به او نهیب می‌زد:

به ترک او به حورش وعده می‌داد بهشت بی‌قصورش وعده می‌داد
(همان: ۱۰۵)

از طرف دیگر هم هوس در گوشش می‌گفت:

هوای کام اگر داری، ره این است رهی بس خوش‌هوا و دل‌نشین است
(همان: ۱۰۵)

از سوی دیگر حقیقت او را از تسلیم شدن به هوس زنه‌ار می‌داد که مبادا فریب نفس
غدار را بخوری:

حقیقت گفت نه ره این چنین است نه راه کعبه مقصود این است
(همان: ۱۰۶)

پسر جوان بعد از تقلا‌ی بسیار با نفس خود، سرانجام در میان این صدا‌های مختلف
درونی، حرف حقیقت را گوش کرد و برای آنکه بر نفسش غالب شود و بتواند تا صبح
در برابر خواهش نفس دوام بیاورد، انگشت بر آتش شمع گذاشت:

فروزان شد چنانش ز آتش انگشت که گفتمی شمع بگرفته است در مشت
(همان: ۱۰۶)

بعد از ساعتی دوباره آتش عشق چنان شعله‌ور شد که شعله‌ی شمع در مقابلش آب
می‌نمود؛ اما هنگامی که نفس، او را برای تعرض به دختر جوان اغوا می‌کرد، او انگشت
دیگرش را بر آتش شمع گذاشت:

یکایک پنجه بر آتش نگه داشت خداوند که دستش چه گنه داشت
به این دستور پنج انگشت را سوخت چو شمعی سوخت شمع دیگر فروخت
ز بس شهوت بر آتش گرم راندی به آتش هر دم انگشتی رساندی
همه انگشت‌ها را یک قلم سوخت تو گفتمی در نیستان آتش فروخت
(همان: ۱۰۷)

پسر جوان تا دمیدن سپیده‌دم این‌گونه به سر آورد و وقتی خورشید دمید از اینکه
توانسته بود تسلیم نفس نشود، خدای را شکر کرد و نمازش را به‌جای آورد و دختر را
به‌خانه‌اش رساند و خود به حجره‌ی تیره‌وتارش برگشت:

ز زخم شعله کرد آماس انگشت صنم رفت و جوان را باد در مشت
(همان: ۱۰۸)

از آن سوی وقتی دختر جوان به‌خانه رسید، ندیمه‌ها و اهل خانه که همه شب پر
اضطرابی گذرانده بودند، به استقبالش دویدند. مادرش وقتی از سلامتی او اطمینان حاصل

کرد، از او پرسید شب گذشته کجا بوده است. دختر ماجرا را برایشان تعریف کرد و گفت: نمی‌دانم چرا آن پسر جوان تا صبح در آتش می‌سوخت. پدر از سرگذشت پسر جوان خیلی تعجب کرد و خواست بداند که محل زندگی او کجاست. پدر به نشانی خانه پسر جوان آمد و وقتی او را دید شک کرد که آیا همین مرد است؛ ولی «شهادت داد انگشتش که این است»:

چو دستش را ز آتش ناتوان دید به خاک افتاد و پایش را ببوسید
(همان: ۱۰۹)

و گفت من پدر همان دختری هستم که دیشب در نزد تو بود:
شگفت آمد مرا از همت تو وزین تقوی و زهد و عفت و تو
ز گنج رایگان این چنین مفت گذشتن کی توان در شهرها گفت
(همان: ۱۰۹)

سپس گفت علت اینکه دستانت را سوزاندی چیست؟ جوان از این پرسش مرد خجالت کشید و عذر و بهانه آورد تا مگر از این سؤال صرف‌نظر کند. در آخر حقیقت شبی که بر آن‌ها گذشته و جدال هوس و حقیقت و حکمیت آتش در این میان را برای مرد تعریف کرد. پدر آن دختر وقتی این جوان مردی و پاک‌دامنی را از پسر دید، او را به دامادی دخترش برگزید و با عزت و احترام به خانه‌اش برد و ثروت خود را نثارش کرد. همان شب بین او و دخترش عقد ازدواج بستند:

تو گفتی از وصال آن پری‌وش گلستان شد بر ابراهیم آتش
(همان: ۱۱۱)

بنابراین پسر جوان با سرافرازی به آنچه که آن شب از خدا به تضرع و دعا خواسته بود، رسید. داستان منظومه در اینجا به پایان می‌رسد و شاعر با ابیاتی مناجات‌گونه به مثنوی‌اش خاتمه می‌دهد:

خدایا آتش عشقی به جان زن مرا بنشان به مرگ آتش زن
نجاتم ده ز دست نفس سرکش به هر دو کون مبندم در آتش

در این ظلمت سرایم کن خدایا دلیل راه من نور هدی را
از این گوهر چو پر شد نافه جیب مسمی شد به آتش‌خانه غیب
(همان: ۱۱۱)

۵. ویژگی‌های منظومه‌ی آتش‌خانه‌ی غیب

در میان منظومه‌های قضاوقدر، منظومه‌ی آتش‌خانه‌ی غیب دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است. این منظومه از نظر شکلی و رعایت برخی از شاخصه‌ها شباهت کلی به سایر منظومه‌های قضاوقدر دارد و در چارچوب آن‌ها قرار می‌گیرد، از جمله انتخاب قالب مثنوی و وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن»، آغاز داستان با عبارت آشنای «شنیدم روزی از...» (بیشتر قضاوقدرها با این عبارت قالبی آغاز می‌شوند). روایت داستان از یک راوی قابل اعتماد، اختصاص ابیات ابتدایی منظومه به توصیف صدق و راستگویی راوی، استواری محور عمودی متن بر اطناب، همین‌طور زبان ساده و بی‌پیرایه‌ی متن. با وجود این، تفاوت‌های این متن با سایر مثنوی‌های قضاوقدر، به این اثر شاکله و هویت ویژه‌ای بخشیده است.

در میان همه‌ی منظومه‌های قضاوقدر، منظومه‌ی میرزااحمد سند از نظر مایه‌های اندیشگانی با همه فرق می‌کند. این منظومه داستان پسر جوان پرهیزکار و پاکی است که در معرض آزمایش حق قرار می‌گیرد و استجابات دعایش (ثروت حلال و دختری زیبا) پاداش سرافرازی او در این آزمایش دشوار است. مضمون اصلی این مثنوی بر این اصل استوار است: «از کام دل باید گذشت، چرا که سرانجام این کار نیک است»:

ز ناکامی زن آتش بر دل و جان که این آتش بود آخر گلستان
(احمد سند: ۱۱۱)

بنابراین بن‌مایه‌ی فکری این منظومه یک اصل مهم اخلاقی (خیانت‌نکردن به امانت) و در مرتبه‌ی بعدی زاهدانه است (قدرت تسلط بر نفس).

این مثنوی تنها متنی است که در آن تدبیر و اراده‌ی آدمی به ثمر رسیده است. در همه‌ی مثنوی‌های قضا و قدر تدبیر شخصیت‌های قصه مقهور خواست و اراده‌ی تقدیر شده و در این متون غالباً با پایانی تراژیک مواجهیم. گویا رسالت همه‌ی آن‌ها رساندن این پیام به مخاطب است که تلاش و تدبیر انسان در برابر خواست تقدیر بی‌فایده است؛ اما در این منظومه به نوعی مضمون اصلی قضا و قدرها به چالش کشیده شده است، گویا شاعر آن در پی افکندن طرحی نو است. می‌توان گفت ورود ناگهانی دختر جوان به حجره‌ی مرد زاهد، خواست تقدیر و بیرون از اراده‌ی مرد جوان بوده است؛ اما نوع عملکرد و رفتار مرد جوان، تعیین‌کننده‌ی پایان داستان است. در ابتدای داستان می‌بینیم مرد از خداوند همسر و ثروت می‌طلبد؛ اما استجابت دعای او در گرو نوع عمل و اراده‌ی خود اوست؛ پس می‌توان گفت اگرچه مضمون اصلی طرح شده در این مثنوی، نبرد پاکی و ناپاکی است؛ اما شاعر مضمون کلیدی قضا و قدرها را به چالش یا نقد کشیده تا بگوید که قدرت اراده و تدبیر و عمل آدمی تعیین‌کننده‌ی پایان کار اوست، نه صرفاً خواست تقدیر، چون فرجام نیک‌مرد جوان به خاطر پاکی و رعایت امانت او یا قدرت اراده‌ی اوست؛ البته این تحلیل برآمده از متن است و چه بسا قصد گوینده القای چنین مضمونی نبوده باشد؛ چون مضمون کلیدی در مثنوی‌های به‌جامانده از احمد سند «ترجیح عشق حقیقی بر عشق مجازی و ضرورت پاک ماندن در عشق» است، چیزی که در این متن نیز تکرار شده است.

یکی از ارکان اصلی بلاغت در منظومه‌های قضا و قدر، تشبیه است؛ اما در این متن بسامد تشبیه پایین است. عناصر بلاغی تعیین‌کننده در این متن اطناب، کنایه و تضاد هستند. حدود ۵۴٪ از عناصر بیان را در این متن کنایه به خود اختصاص می‌دهد. اطناب در این مثنوی بسیار تعیین‌کننده است و به‌ویژه در راستای تأکید بر اصول زاهدانه و اخلاقی. اساس اطناب بر نبرد دو نیروی نفس و عقل نهاده شده است؛ یعنی بسامد بالای تضاد در این متن، در خدمت پروردان مضمون اصلی، یعنی نبرد نفس و خرد، است. بخش زیادی از داستان این منظومه درباره‌ی تضاد درونی شخصیت اصلی (مرد زاهد)

برای تصاحب دختر جوان می‌گذرد. یک‌سو نفس ایستاده و می‌گوید اینک دعای مستجاب‌شده‌ات و یک‌سو عقل ایستاده و نهیب می‌زند که مبادا به این دختر جوان که به تو پناه آورده، خیانت کنی. وجود چند مورد تضاد این نبرد درونی قهرمان داستان را تقویت می‌کند؛ مثلاً:

بسی دیده به عالم سخت و سستی شکسته ظاهر و باطن درستی

(احمد سند: ۱۰۱)

هوس گفتا که ای سودای پرخام به نسیه نقد را مفروش ناکام

(همان: ۱۰۷)

از نظر ویژگی‌های روایی، علاوه بر اینکه این مثنوی دارای طرح یا پیرنگی^۳ متفاوت با سایر منظومه‌های قضاوقدر است، در شخصیت‌پردازی نیز ویژگی‌های متفاوتی دارد. عموماً شخصیت‌های منظومه‌های قضاوقدر ایستا، ساده و تک‌بعدی هستند و از نمایی دور طراحی می‌شوند. ضمن آنکه شخصیت‌های این متون از یک الگوی کلی پیروی می‌کنند.

راوی این منظومه در حد دو بیت توصیف می‌شود که ویژگی اصلی او صدق و راستی در گفتار است. بعد از راوی شاعر به توصیف پسر جوانی می‌پردازد که «حسرت‌کش جوانی بود در طوس». عمده توصیفات شاعر درباره‌ی شخصیت درونی و بعد روحانی اوست، برخلاف اغلب منظومه‌ها که بعد جسمانی موردوصف قرار می‌گیرد. به‌گفته‌ی شاعر گرچه پسر جوان در فقر و فاقه است؛ اما باطن پاک و بی‌آلشی دارد:

بسی دیده به عالم سخت و سستی شکسته ظاهر و باطن درستی

به صورت نوجوانی کهنه پوشی به معنی پیرطبعی تازه‌جوشی...

(احمد سند: ۶۰۱)

ادعای شاعر درباره‌ی پاک‌نهادی این شخصیت در جریان کنش‌های او در داستان اثبات می‌شود؛ بنابراین نوع توصیف شاعر در این منظومه، تلفیقی از روش مستقیم و غیرمستقیم به‌وسیله‌ی رفتارهای شخصیت است. در بیشتر قضاوقدرها توصیف شخصیت به‌صورت

مستقیم و محدود به اوصاف جسمانی آن‌هاست؛ برای نمونه ابیاتی از توصیف شخصیت دختر جوان در مثنوی قاسم‌ای سمنانی ذکر می‌شود:

در آن مجموعه از سالاران آن	نگارین دختری بود آتشین روی
بهشتی پیکری، صحرا نشینی	صفا بخش ملاحظت‌آفرینی..
مدامش چشم‌ها در سرمه‌سایی	نگاهش گرم‌رو در دلربایی...
بیاض گردنی چون شمع کافور	غلط گفتم که بودی شعله طور
به لب همشیره و همزاد با نوش	به قامت به قیامت دوش با دوش
دهانش رمزی از سر مگو بود	همانا نکته سر بسته او بود....

(قاسم‌ای سمنانی، ملک، شماره‌ی ۱۲۳۲/۴۵)

یکی از تقسیم‌بندی‌های شخصیت بنا بر دیدگاه ای. ام. فورستر، «شخصیت ساده و شخصیت جامع» است. شخصیت ساده یک‌بعدی است و خصلت و ویژگی مشخصی را نشان می‌دهد و شخصیت جامع چندبعدی است و خصلت‌های خوب و بد و عام خاص را توأم تصویر می‌کند (رک. میرصادقی، ۱۳۹۴: ۳۵۱). بیشتر شخصیت‌های منظومه‌های قضا و قدر از نوع ساده هستند و نه جامع. در اغلب این منظومه‌ها، شخصیت اصلی پسر جوانی است که همانند تندبسی تراشیده و زیبا توصیف می‌شود که لاجرم در پایان داستان باید به طرزی ناعادلانه توسط مرگ متلاشی شود؛ پس شاعر برای القای هرچه بیشتر این مرگ ناعادلانه و ظالمانه، هرچه بیشتر باید در وصف زیبایی و یگانه‌بودن این پسر افراط کند، چنان‌که این اتفاق هم افتاده است؛ بنابراین یکی از ویژگی‌های مهم شخصیت‌سازی در منظومه‌های قضا و قدر، توصیفی افراط‌گونه از زیبایی و ظاهر شخصیت و فرو گذاشتن کلی بُعد دیگر او، یعنی شخصیت درونی و انسانی اوست، به قصد دوچندان کردن تأثیر فاجعه‌ای که در پایان داستان رقم می‌خورد و تلویحاً نشان‌دادن ضعف و زبونی انسان در برابر سرنوشت؛ برای نمونه ابیاتی از توصیف زیبایی پسر جوان در مثنوی اشرف مازندرانی ذکر می‌شود:

گرامی زاده‌ای بودش یگانه
نگاری خوب‌روی خوش‌نگاهی
بدو دل بسته ز ابنای زمانه
به سن چارده مانند ماهی
گلی آسیب گل‌چینان ندیده
به دامان نزاکت پروریده
جمالش از شراب ناز گلرنگ
دهانش همچو دست مفلسان تنگ
لبش چون حرف نوگفتار شیرین
دلش چون دست نازک، کار سنگین....
(اشرف، ۱۳۷۳: ۱۷۱)

در این میان به نظر می‌رسد شخصیت پسر جوان در منظومه‌ی احمد سند از نوع جامع باشد. به لحاظ نوع کنش و رفتارش بعد از ورود ناگهانی دختر جوان به حجره‌اش که کیفیت رفتار او قبلاً ذکر شده است. به هر روی، حجم بیشتر این داستان توصیف و وضعیت بغرنجی است که جوان در آن گرفتار شده و او راه‌حل غلبه بر نفس را و سوزاندن انگشتانش بر شعله‌ی شمع می‌بیند و تا دمیدن سپیده همه‌ی انگشتانش را بر شعله‌ی شمع می‌سوزاند؛ بنابراین در این منظومه با شخصیتی جامع و پویا مواجهیم که در طول داستان از خود ابتکار عمل نشان می‌دهد. سایر شخصیت‌ها در سایه‌ی شخصیت اصلی و تحت تأثیر قدرت ارادی و روح پاک او هستند؛ مثل دختر جوان و پدر آن دختر. مضمون و درون‌مایه‌ی اصلی قضاو قدرها (غلبه تقدیر بر تدبیر) در این متن تکرار نمی‌شود. مضمون اصلی این متن پیروزی پاکی و خرد بر ناپاکی و خواسته‌های نفسانی است، ضمن آنکه پیروزی اراده و تدبیر آدمی را نیز به مخاطب عرضه می‌کند. عموماً منظومه‌های قضاو قدر حادثه‌ی محور هستند و به پایانی دور از انتظار و تراژیک ختم می‌شوند؛ اما حقیقت‌مانندی این متن ضعف کلی ندارد. حقیقتاً خواننده با خط سیر داستانی این منظومه همراه می‌شود و پایانی شگفت و دور از انتظار در این داستان رقم نمی‌خورد. نکته‌ی پایانی اینکه، پایان خوب و شاد یکی دیگر از وجوه تفاوت این مثنوی است.

۶. نتیجه گیری

یکی از مثنوی‌های قضا و قدر دوره صفویه، مثنوی *آتش‌خانه‌ی غیب* از میرزا احمد سند است که در فهرست‌های نسخ خطی، سهواً به نام بخارایی سرهندی ثبت شده است. در این پژوهش انتساب این مثنوی به بخارایی سرهندی رد می‌شود. میرزا احمد سند یکی از شاعران گمنام قرن دوازدهم هجری و اهل کاشان است. در میان تذکره‌های عهد صفوی فقط در *تذکره نصرآبادی* و *تذکره صبح گلشن* اطلاعات بسیار مختصری از این شاعر درج شده است. بر اساس این پژوهش ۹ مثنوی از ایشان شناسایی شد: *چاه وصال*، *نگارستان چین*، *نخل سیب (یا نخل و سیب)*، *پند درویش به مجنون*، *گواهی دو کبک*، *آتش‌خانه غیب (قضا و قدر)*، *مکافات‌نامه سند*، *حکایتی فی‌الہزل* و یک اثر با عنوان «قصیده‌ی سید محمد سند متخلص به کاشانی» که در حقیقت در قالب مثنوی و متعلق به احمد سند است و بر اساس سهو کاتبان به نام محمد سند ثبت شده است.

این شاعر در قضا و قدر سرایی نیز طبع خود را آزموده و اثری متفاوت در این حوزه خلق کرده است. مثنوی او از نظر رعایت برخی از شاخصه‌های شکلی و ویژگی‌های زبانی در چارچوب منظومه‌های قضا و قدر قرار می‌گیرد؛ اما از نظر محتوای اندیشگانی، پرداخت روایی و جنبه‌های بلاغی با سایر قضا و قدرها متفاوت است. از نظر محتوایی پیام اصلی این مثنوی آن است که انسان می‌تواند با غلبه بر نفس خود بر ناپاکی‌ها غلبه کند. از نظر ویژگی‌های داستانی طرح یا پیرنگ این منظومه با سایر منظومه‌ها تفاوت دارد، نوع شخصیت‌پردازی آن نیز به مراتب پیچیده‌تر از سایر مثنوی‌های این حوزه است و از نظر بلاغی، مهم‌ترین شاخصه‌های ادبیت این متن، اطناب، کنایه و تضاد هستند، در حالی که در منظومه‌های قضا و قدر تشبیه حرف اول را در ادبیت هر متنی می‌زند.

یادداشت‌ها

۱. در نسخه‌ی خطی به نام «نخل سیب» و در مجموعه‌ی حسن ذوالفقاری «سیب و نخل» درج شده است.

۲. وزن مصرع دوم این بیت مخدوش است، (بیت در بحر رمل سروده شده، رکن آخر مصرع اول، یک هجا کم دارد)؛ ولی در تذکره‌ی نصرآبادی به همین صورت ضبط شده است. احتمالاً «مرا» به جای «ما» درست است.

۳. طرح اصلی این منظومه با فیلمنامه‌ی سریالی به نام «تنهایی لیلی» به کارگردانی «محمدحسین لطیفی» مشابهت مضمونی دارد؛ البته سوزندان دست با شمع به خاطر غلبه بر نفس مضمونی در ادبیات مضمون پرتکراری است؛ مثلاً در یکی از مثنوی‌های بیدل دهلوی (۱۳۸۸: ۳۴۲-۳۳۷) سخن از عشق دختر و پسری جوان رفته که از کودکی دل به هم سپرده‌اند؛ اما درست در زمان فراهم کردن مقدمات ازدواج، داماد جوان می‌میرد. عروس در مراسم خاکسپاری داماد یکبارہ ناپدید می‌شود و بعد او را می‌یابند که انگشتان خود را در شمعی نهاده و به تدریج همه خانه و دختر در آتش شمع می‌سوزند؛ البته این اتفاق یادآور رسم سستی در میان هندیان است که بعد از مرگ مرد جوان، همسر او به دلیل اثبات عشق، خود را می‌سوزاند.

در صد سال تنهایی مارکز هم واقعه‌ای شبیه مضمون انگشت بر شمع نهادن وجود دارد. در قسمتی از این کتاب، رابطه‌ی عاشقانه یک‌سویه‌ای روایت شده است: مرد جوانی وقتی موفق نمی‌شود دل معشوقش را به دست آورد، خودکشی می‌کند. بعد از این ماجرا احساس پشیمانی و اندوه گریبان دختر جوان را می‌گیرد تا اینکه یک روز برای غلبه بر حس پشیمانی دستانش را وارد زغال گذاخته می‌کند و می‌سوزاند: «تا مدت‌ها پس از آن طرف‌های غروب بوی عطر پیتر و کروسپی را می‌شنید و ولی با قدرت هرچه تمام‌تر سعی کرد دیوانه نشود. اورسالا او را به حال خود رها کرد. حتی در بعدازظهری که آمارانتا به آشپزخانه رفت و دستش را توی زغال‌های گذاخته بخاری فروبرد، او سرش را بلند نکرد تا نگاه ترحم‌آمیزی به او بیندازد. دست آمارانتا چنان درد گرفت که دیگر درد را حس نکرد، فقط بوی گوشت سوخته به شامش خورد. سوزندان دست چاره‌احمقانه‌ای برای فرار از پشیمانی بود.» (گارسیا مارکز، ۱۳۶۷: ۱۰۲).

منابع

- آقابزرگ تهرانی. (۱۹۸۳). *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. بیروت: دارالاضواء، طبعه الثانيه.
- اشرف مازندرانی، محمد سعید. (۱۳۷۳). *دیوان اشرف مازندرانی*. تصحیح: محمدحسن سیدان، تهران: بنیاد موقوفات محمد افشار.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۸). *شعله آواز، مثنوی‌های بیدل دهلوی*. تصحیح: اکبر بهداروند، تهران: نگاه.
- حسینی اشکوری، سیداحمد. (۱۳۸۱). *فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیای تراث اسلامی*. قم: مرکز احیاء التراث الاسلامی.
- خان آرزو، سراج‌الدین. (۱۳۸۵ش). *مجمع النفائس*. تصحیح و مقابله و مقدمه: محمد سرافراز ظفر، با همکاری زیب‌النساء علی‌خان، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- خیام‌پور، عبدالرسول. (تاهباززاده). (۱۳۶۸). *فرهنگ سخنوران*. تهران: طلایه.
- درایتی، مصطفی. (۱۳۸۹). *فهرست دست‌نوشته‌های ایران (دنا)*. تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. (دوره‌ی ۱۲ جلدی).
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۷۴). «چاه وصال لیلی و مجنون». *ادبیات داستانی*. سال ۳، شماره‌ی ۳۳، صص ۶۸-۷۲.
- صائب، عبدالرحمن شاکر بن محمد روشن خان بن محمدنواز خان متخلص به صائب. (۱۲۶۷ق). *گلستان مسرت: حداثق المعانی*. گانپور: مطبع محمد مصطفی خان.
- عبدالمجید خان، محمد. (۱۲۹۵). *صبح گلشن*. بی‌جا: فیض.
- غوثنی شطاری ماندوی، محمدحسن بن موسی. (۱۳۹۱). *گلزار ابرار فی سیر الاخیار (در شرح حال عرفا و مشایخ هند)*. (مؤلف متوفی به سال ۱۰۲۲ق). تصحیح: یوسف بیگ‌باباپور، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- قاسم‌ای سمنانی، مثنوی قضا و قدر، نسخه‌ی خطی، کتابخانه و موزه ملی ملک، شماره‌ی ۱۲۳۲/۴۵. بی‌تا.


۷۴ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۳، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۴۰۰ (پیاپی ۵۰)

گارسیا مارکز، گابریل. (۱۹۸۸/۱۳۶۷). *صدسال تنهایی*. ترجمه‌ی بهمن فرزانه، سوئد: آرش.

میرزااحمد سند. (۱۳۷۵). *چاه وصال*. به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: اهل قلم.
_____ (۱۳۰۸-۱۳۰۱). *مثنوی قضاوقدر*. نسخه خطی، قم: مرکز احیاء تراث اسلامی، شماره‌ی ۱۲۸۷/۷، کاتب: محمدبن سید کریم تاجر شوشتری.

میرصادقی، جمال. (۱۳۹۴). *ادبیات داستانی*. تهران: سخن.
منزوی، احمد. (۱۳۹۴). *فهرست‌واره کتاب‌های فارسی*. ج ۱۲ (منظومه‌ها-بخش سوم). به کوشش صادق سجادی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

نصرآبادی اصفهانی، میرزامحمد طاهر. (۱۳۱۷). *تذکره نصرآبادی*. تهران: چاپخانه‌ی ارمغان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی